طریقت حادثه سمای اهلال هلال به دخول شهر و نفی بقاع از آن

- نقدی بر بیان علامه تهرانی
- تطبیق بحث روی مثال
- تفاوت اهلال هلال با کسوف در فرض پذیرش ظاهره سمای بودن هر دو
- تحاشی عرف در تبعض روز نسبت به شروع ماه؛ روایت اهل بطن نخله

نقدی بر بیان علامه تهرانی

(00:07)

در مراسلات فرمودند خسوف و کسوف با خروج قمر از تحت‌الشعاع تفاوتی ندارد. حاصل فرمایش همین بود. در جلسه قبل اصل عرض من مختصر بیان شد ولی حتماً به توضیح بیشتری نیاز دارد. ببینید از نظر بحث فقهی قیاس کردن مانحن فیه به خسوف و کسوف، تمام نیست. چون یک تفاوت ظریف فنی و کلاسیک دارد. ما که در کلاس فقه مشغول بحث هستیم حتماً باید اینها را از هم جدا کنیم. یک وقتی می‌بینیم جداکردنی است که اثر فقهی و علمی بر آن مترتب نیست، این هیچی. اما یک وقتی است که یک دقیقه‌ای است که وقتی آن‌ها را جدا کنیم آثاری بر آن بار می‌شود، اینجا نمی‌توانیم از این تفاوت غض نظر کنیم. ایشان فرمودند:

> **و المحصّل: أنّه إذا قطع النظر عن محاذاة الأرض و نواحیها المختلفة و ملاحظة اختلاف مناظر أهلها بالنسبة إلی القمر فکما أنّه لا یتحقّق خروجٌ عن تحت الشعاع، لا یتحقق کسوف أیضا[1]**

هیچ تفاوتی بین خروج از تحت‌الشعاع با کسوف. بعد فرمودند خسوف ظاهره سماویه است، در ادامه از این هم عدول کردند.

> **فإن قلت: سلّمنا ولکنّ الدلیل الشرعی قائمٌ بأنّ فی کلّ ناحیةٍ رئی الکسوف یحکم فیها بأحکام دون ناحیةٍ أُخری.**
>
> **قلنا: هکذا الأمر بالنسبة إلی طلوع القمر؛ ففی کلّ ناحیةٍ رئی خروجه عن تحت الشعاع حکم بدخول الشهر القادم، دون ناحیةٍ لم یر الخروج فیها.[2]**

«فإن قلت: سلّمنا ولکنّ الدلیل الشرعی...»؛ در کسوف دلیل داریم.

«قلنا: هکذا الأمر بالنسبة إلی طلوع القمر»؛ در طلوع قمر هم همینطور است. **«ففی کلّ ناحیةٍ رئی خروجه عن تحت الشعاع حکم بدخول الشهر القادم، دون ناحیةٍ لم یر الخروج فیها»**. این اصل حرف ایشان بود.

اساس عرض من این بود: چیزی که در خسوف و کسوف داریم این است که خود یک حادثه بیرونی موضوع حکم است. وقتی این حادثه رخ داد، این کار را بکن. اما در مانحن فیه خود اهلال هلال، موضوع حکم شرعی نیست. «اذا رایت الهلال فصم» نه یعنی هلال موضوع وجوب صوم است، بلکه یعنی «اذا رایت الهلال دخل الشهر؛ اذا دخل الشهر فصم الشهر». «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»[3]. بنابراین اهلال هلال طریق می‌شود برای دخول شهر. تفاوت شهر با اهلال هلال چیست؟ اهلال هلال یک حادثه است؛ یک لحظه‌ی زمانی است. امّا شهر سی روز ادامه دارد، یک قطعه زمانی مفصل سی روزه

است که یک دور ِکامل قمر به دور زمین را شامل می‌شود. اهلال هلال اماره این است؛ اماره دخول این شهر است؛ اماره این است که این قطعه زمانی بیست و نه-سی روزه آغاز شده است.

بنابراین آن چه که موضوع احکام شرعی برای صوم است، شهر است؛ نه اهلال هلال. مانعی ندارد مثل خسوف و کسوف، اهلال هلال هم موضوع حکم باشد؛ مثل دعا عند رویة الهلال. ولی صحبت ما که سر وجوب صوم و دخول شهر با ملاحظه شب و روز ِماه است، تفاوت می‌کند. اهلال هلال دارد کل ماه را به ما نشان می‌دهد. ذو الطریق ِما کل ماه است به این عنوان که الآن داخل شده است.

خب می‌خواهیم از این نتیجه بگیریم که خود خسوف و کسوف موضوع حکم است؛ اگر خسوف شد این کار را بکن. اما خروج قمر از تحت‌الشعاع عینی شهر داخل شده است. اگر می‌گویند شهر داخل شد، اینجا است که باید بحث کنیم شهر نوعی است یا نه. اگر نوعی است، می‌گویند وقتی هلال شد یک فردی از این شهر محقق شده است. فردا شب فرد دیگری از شهر مبارک محقق می‌شود. اما اگر بگوییم وقتی اهلال هلال شد، شهر به‌عنوان یک شخص در یک سال که یک ماه مبارک دارد، داخل می‌شود. اگر به این صورت بگوییم دیگر نمی‌توان گفت کسوف با آن یکی است. اهلال هلال ظاهره سماویة است که شهر با آن داخل می‌شود. وقتی شهر داخل شد بقاع در دخول شهر شخصی می‌تواند دخالت کند یا نه؟! لذا این با نوعیت تفاوت می‌کند.

---

[1] رسالة حول رویة الهلال

[2] همان

[3] البقره ۱۸۵

تطبیق بحث روی مثال

(6:00)

لذا در اینجا عرض می‌کنم؛ بعضی از مثال‌ها را یادداشت کرده بودم. بعضی را می گویم خودتان بقیه اش را ادامه بدهید؛ مثلاً همه می‌دانیم وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزند پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وفات کرد، حضرت خیلی ناراحت شدند. در روایات هست؛ حضرت ابراهیم را فدای حضرت سید الشهداء کردند. روایتش معروف است. جبرئیل آمد و گفت شما یکی از این دو نفر را انتخاب کن؛ یا حسین را یا ابراهیم را. حضرت وفات ابراهیم را اختیار کردند و حضرت سید الشهداء ماندند. لذا برای حضرت خیلی داغ سنگینی بود. در همان وقت هم خورشید منکسف شد. همه گفتند به‌خاطر غم حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله خورشید منکسف شد! حضرت فوری به منبر تشریف بردند و فرمودند این‌ها دو آیه هستند و ربطی به موت احدی ندارد. شما نماز را بخوانید و کاری به این نداشته باشید. خب این معلوم است.

حال من می‌خواهم به‌عنوان مثال عرض کنم تا دقیقه عرض من معلوم بشود. ما می‌گوییم فرض می‌گیریم ماهی که حضرت ابراهیم وفات کردند و حضرت محزون شدند، «کل شهر انکسفت الشمس فی اوله فهو شهر الحزن». می‌خواهم تفاوت دو قول: «اذا انکشفت الشمس فصَلّ» که خود ِکسوف، موضوع یک عمل است با قول: «اذا انکشفت الشمس فی اول کل شهر فهو شهر الحزن» مشخص کنیم. یعنی این ماه به یاد آن حزن حضرت رسول، ماه عزا است. این مثال است، الآن شما این دو را به عرف عرضه کنید. این ماهی که آمد خورشید منکسف شد، اما در ایران او را ندیدیم. عرف جهانی و عرف مسلمین هستند؛ اگر داریم هر ماهی که در ابتدائش خورشید منکسف شود ماه حزن است، شما می‌گویید چون در ایران ندیدیم ماه حزن نیست! آن جا که دیدند ماه حزن است. این چور می‌گوییم؟! ای چون یک ماه بیشتر نیست و الآن خورشید در ابتدای آن منکسف شده، کسوف محقق شده، این ماه هم که همین یک ماه است، برای کل کره شهر الحزن می‌شود. یعنی اگر مسلمین باشند و کل بلاد مسلمانان این ندا را فهمیدند –ای فرض می‌گیریم که دلیل اثباتی دارند- عرف مسلمانان چطور عمل می‌کنند؟ العرف بابکم. در ادله اثباتیه مسلمانان آمده «کل شهر انکسفت الشمس فی اوله فهو شهر الحزن». اینجا تفاوتش با مثال قبلی چیست؟ انکساف شمس دارد موضوع درست می‌کند. یعنی می‌گویی یک شهری داریم که حکم آن شهر این است که محزون باشیم. دارد موضوع درست می‌کند، نه این‌که خودش موضوع یک حکمی باشد. من باز هم نمی‌خواهم سر برسانم؛ می‌خواهم عرضه کنم و استظهار از آن با ذهن شریف خودتان باشد. فقط می‌خواهم تفاوت را بگویم.

بنابراین این‌که بگویی کسوف شمس یک آثاری دارد، این آثار چیست؟ خودش می‌خواهند یک کاری انجام بدهید؛ خب می گویی: کل بلدٍ بحسبه؛ در این مشکلی نداریم. اما اگر بگویی کسوف شمس دارد یک شهر با وصف خاصی را داخل می‌کند، وقتی شمس منکسف شد، شهر حزن داخل می‌شود. شما می‌گویید ما که آن را ندیدیم! چون ما ندیدیم خورشید برای ما منکسف نشده لذا شهر حزن هم نیست. استظهار عرف کدام یک از این‌ها است؟ این برای اصل تفاوت بود.

تفاوت اهلال هلال با کسوف در فرض پذیرش ظاهره سمای بودن هر دو

(10:56)

اما مطلبی که آقا از مرحوم سید فرمودند؛ من مراجعه کردم. اینها تذکراتش خوب است.

شاگرد: اینکه بگویی کسوف ظاهره سمایه است که خودش موضوع حکم است یا اینکه بگویی اهلال هلال خودش موضوع نیست، اما درعینحال جوابی برای این مطلب نشد که هر دو ظاهره سمایه هستند. یعنی بحث این بود که فرق بگذاریم و بگوییم یکی از آنها ظاهره سمایه است؛ ولی این مطلب سر نرسید و هر دو ظاهره سمایه شدند. در نهایت خودش یکی خودش موضوع حکم است و دیگری اماره بر موضوع حکم است.

استاد: در آن جلسه گفتم که همان جا هم یک تفاتٌمّایی آمده بود. من آن را بیان کردم و ادامه ندادم. یعنی پذیرفتم که در ظاهره سمایه بودن شریک باشند، اما تفاوت آن در بحث فقهی را چه کار میکنید؟! سلّمنا که هیچ تفاوتی ندارند اما در این جهت تفاوت دارند؛ کسوف خودش موضوع است ولذا آفاق دخالت میکند. اگر اهلال هلال ظاهره سمایه است، سبب دخول شهر است، شهر چندتا دخول دارد؟! حال باید بررسیم؛ بنا بر نوعیت که روشن است؛ میگویند دو-سه فرد است و هر فردی از نوع برای خودش یک دخولی دارد. دخول شهر در اینجا امروز است، دخول شهر کابل چون در شرق ما بودند و ندیدند، فردا است. این چه مشکلی دارد؟!

تحاشی عرف در تبعض روز نسبت به شروع ماه؛ روایت اهل بطن نخله

(13:11)

ببینید مرحوم آقای خوئی وقتی از موسوعه اولی ِایشان جواب دادند، پذیرفتند. در صفحه هشتاد، بعد از اینکه خروج از تحاللشعاع ظاهره سماویه است، میفرمایند: «هذا ما أردنا من حدیث بدایة الخروج لبدایة الشّهر»؛ وقتی از تحاللشعاع خارج شد شهر آغاز میشود اما محاسبه از چه زمانی است؟ «أمّا بدایة الحساب»؛ یعنی بگوییم ماه بهعنوان تقویم آغاز شد، «فالبدّ أن تكون من أوّل اللّیل لیلة الرؤیة»؛ اول شب شروع حساب است.

اصلاً در عرف عرب یک جور تحاشی داشتند که روز را تکه کنند. الآن هم عرف عام دنیا همینطور است. شما ببینید عرف عام میپذیرد که بگویند امروز تا ساعت هشت صبح یک شنبه باشد و بعد از آن دوشنبه باشد! ابا ء دارند. یعنی وقتی میخواهند به یک عنوان واحد به یک روز برچسب بزنند، از تکه کردن آن تحاشی دارند. عرف عرب هم همینطور بوده. همین امروز دیدم؛ در صفحه روایت عمر بن یزید -اهل بطن نخله- بود؛ حضرت فرمودند:

> **إن المغيريه يزعمون أن هذا اليوم لهذه الليلة المستقبلة فقال كذبوا هذا اليوم لليلة الماضيه إن أهل بطن نخلة حيث رأوا الهلال قالوا قد دخل الشهر الحرام**[1]

در «قد دخل الشهر» نزاعی مطرح بود. در لسان العرب و تاج العروس هم آمده بود. جالب است، در همان صفحه[فدکیه] هم اضافه کردم، ذیل کلمه «فلتة» است. بحث مفصلی میآورد پیرامون قول خلیفه ثانی که «انّ بیعة ابی بکر کان فلتة وقی الله شرها». میگویید که این «فلتة» به چه معنا است. در لسان العرب برای بیان معنای «فلتة» دو-سه وجه میآورد. تا اینجا که میگوید

> **و الفلتة: آخر لیلة من الشهر. و قیل: الفلتة آخر یوم من الشهر الذي بعده الشهر الحرام**[2]

بعد میگوید: چرا «فلتة» میگفتند؟ چون عرب خون داشتند و ناراحت بودند. یک دفعه میدیدند تا حال تحمل کردهاند، الآن است که ماه حرام شروع میشود و دیگر دستشان بسته میشود. آن لحظات آخر حمله میکردند؛ «يَغيرون/ يُغيرون»؛ حال یا آن غیرتشان به جوش میآمد یا اغاره و حمله میکردند

برای شب‌خون زدن. این کارشان بود. نکته‌ای که جالب است، این است که می‌گوید وقتی هلال را می‌دیدند، ولو هلال را دیده بودند اما تا شمس غروب نکرده بود، حمله را انجام می‌دادند. یعنی تحاشی این معنا نزد عرب عرفی بود. در تفسیر عیاشی دارد که امام علیه‌السلام در تفسیر آیه فرمودند: «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ يعني صيام رمضان، فمن رأى هلال شوال بالنهار فليتم صيامه»

[3]؛ یعنی روز را تکه نکنید. درست است که هلال شوال را در روز دیدی، اما این روز تکه شدنی نیست. این سی ام ماه مبارک است و روزه سی ام هم واجب است. پس تا غروب، سی ام است. ولی هلال هم هست. لذا در لسان العرب تصریح می‌کند که تا غروب شمس نبود، آنها حاضر نبودند بگویند شهر حرام داخل شد. یعنی بادیه الحساب‌شان از غروب بود. ولو قبلش هلال را دیده بودند.

خب سؤال این است که وقتی هلال را دیده بودند، وقتی می‌گویند این هلال هلال ماه رجب است، هلال شوال است، این اضافه اضافه مجازیة است؟ یا نه، اضافه حقیقیه است؟ اگر اضافه مجازیة است، دخول شهر هم حقیقی می‌شود. بادیه الحساب با دخول شهر یکی می‌شود. اما اگر هلال شوال حقیقی است، بادیه الحساب آن از اول شب است چون می‌خواهند تکه نکنند؛ روز قبل و شب بعدی را تکه نکنیم؛ اگر برای این جهت است که می‌خواهند تکه نشود شما چه مشکلی داری که بگویی هلال شوال هلال حقیقی است؟! لذا لازمه‌اش این می‌شود که اگر بر فرض حدیث بیایی که «لاتنظر الی هلال شوال»، اگر بگوییم هلال شوال یعنی به هلالی که در ماه شوال حلول کرده نگاه نکن، اگر هلال را قبل از غروب آفتاب دیدی مانعی ندارد که به آن نگاه کنید. چون مجازاً هلال شوال است. هنوز باید صبر کنید تا غروب آفتاب بشود؛ تازه «دخل الشهر». اما اگر بگویی حقیقی است؛ یعنی هلال، هلال شوال است، «لاتنظر» آن را می‌گیری و نباید به آن نگاه کنیم. ولو هنوز به دخول شهر محاسبی مانده است. این‌ها نکات مهمی است. خب حالا که این‌ها را عرض کردم، به فرمایش سید می‌رسیم.

شاگرد: خود خورشید گرفتگی یک امر نسبی است. یعنی جوری بشود که نور خورشید دیده نمی‌شود. نسبت به بقاع مختلف فرق می‌کند. به خلاف اهلال هلال که وقتی می‌چرخد از تحت‌الشعاع خارج می‌شود.

استاد: نه، شما به این صورت تفسیر می‌کنید. من به این صورت می‌گویم که خورشید گرفتگی «حیلولة القمر بین الارض و الشمس» است. این تعریفش درست نیست؟!

شاگرد: این یک نحو خروج از معنای عرفی است.

استاد: کجا خروج است؟! اتفاقا الآن در همه دنیا وقتی می‌خواهند بگویند کسوف چیست، می‌گویند ماه بین زمین و خورشید می‌آید و نور خورشید گرفته می‌شود. نمی‌گویند وقتی ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم اینجا تاریک شده است.

شاگرد: فرق می‌کند یک جا گرفته می‌شود یک جا گرفته نمی‌شود.

استاد: گرفته شدنش که مطلق است. اینکه کجا این گرفتگی را ببینند خارج از آن حیلولت است.

آن چه که جالب است، این است: در این بحث لطائفی هست. ما نمی‌خواهیم از واضحات عبور کنیم. واضحات، تحاشی عرف از تبعّض روز و شب است. یک برچسب می‌زنند؛ شب اول است و تمام. نه اینکه دو ساعتش برای ماه قبل است. خود عرف عرب هم غیر از ادله «اتمّوا الصیام الی اللیل»، از این معنا تحاشی داشتند که یک شب را تبعض کنند. اما اینکه چطور شد بین روز خوردند، بعدا به آن می‌رسیم.

[1] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٨ ؛ ص ٣٣٢

[2] لسان العرب ؛ ج ٢ ؛ ص ٦٧

[3] تفسير العيّاشي ونسخه : العياشي، محمد بن مسعود جلد : ١ صفحه : ٨۴